

تأثیر انتخابات بر جایگاه بین‌المللی دولت: با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۱

عبداله قنبرلو*

چکیده

این مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است که انتخابات چگونه موجب بهبود جایگاه و قدرت بین‌المللی دولت‌ها می‌شود. در پاسخ، به چهار متغیر اثرگذار اشاره شده است: صلح دموکراتیک، اهمیت مشروعیت بین‌المللی، دیپلماسی عمومی و اصل لوح مطهر. انتخابات آزاد در واقع بخشی از تعاملات بین‌المللی دولت‌ها را تشکیل می‌دهد، چراکه علامت‌ها و معانی خاصی را به دیگر دولت‌ها منتقل کرده و آن‌ها را به واکنش مقتضی تحریک می‌کند. انتخابات هم از طریق نمایش هنجارهای دموکراتیک و هم زمینه‌سازی برای تغییر سیاست‌ها می‌تواند به بازسازی موقعیت بین‌المللی کشورها کمک کند. این نوع اثرگذاری در تاریخ جمهوری اسلامی ایران چند بار تجربه شده و خصوصاً در انتخابات ریاست جمهوری مملوس بوده است. در شرایطی که مناسبات بین‌المللی کشور به تشنج و تنش گراییده بود، انتخابات زمینه بهبود مجدد اوضاع را فراهم کرد.

کلیدواژه‌ها: انتخابات، جایگاه بین‌المللی دولت، نمایش دموکراسی، مشروعیت بین‌المللی، تغییر سیاست‌ها، تغییر برداشت‌ها و معانی، گردش نخبگان، جمهوری اسلامی ایران.

* دانشیار گروه روابط بین‌الملل پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هجدهم • شماره سوم • پائیز ۱۳۹۴ • شماره مسلسل ۶۹

مقدمه

هر انتخابات رسمی متشکل از سلسله اقدامات مبتنی بر قانون است که از طریق آن مردم نمایندگان خود را برای اداره اموری تعریف شده انتخاب می‌کنند. به عبارت دیگر، انتخابات سازوکاری است که چرخش نخبگان یا جابه‌جایی قدرت را به صورت آرام و دموکراتیک محقق می‌سازد. در این فرایند، ایده‌ها و سیاست‌های جدیدی وارد عرصه می‌شوند که ممکن است در تعارض جدی با افکار و برنامه‌های منتخبان گذشته باشند. انتخابات می‌تواند در فضای اجتماعی - سیاسی جامعه دگرگونی چشمگیری ایجاد کند. زمانی که اکثریت جامعه از فضای موجود در کشور خسته شده‌اند، با انتخاب نمایندگان جدید موجب دگرگونی فضا می‌شوند. با تغییر تصمیم‌گیران و تغییر سیاست‌ها، زمینه برای تغییر در مناسبات و جایگاه بین‌المللی کشور نیز فراهم می‌شود.

انتخابات ضمن اینکه باعث تغییر مسالمت‌آمیز تصمیم‌گیران عالی دولت‌ها می‌شود، به مشروعیت داخلی و بین‌المللی آن‌ها کمک می‌کند. مشروعیت سپری است که به ثبات و بقای سیستم سیاسی در برابر تهدیدات داخلی و خارجی مصونیت می‌بخشد. البته، مشروعیت هر نظام سیاسی صرفاً نتیجه انتخابات نیست. عناصر دیگری مثل کارآمدی نیز اهمیت دارند. برخی نظام‌های سیاسی اصولاً مشروعیت خود را از طریق سازوکارهای غیرانتخابی پیگیری می‌کنند، اما نکته اساسی این است که در جهان امروز اهمیت انتخابات و دموکراسی به مثابه عامل تأمین مشروعیت قویاً افزایش یافته است. مشروعیت دموکراتیک از یک سو، پشتیبانی و رضایت داخلی را به همراه دارد و از سوی دیگر، بر قدرت و موقعیت بین‌المللی دولت اثر مثبت می‌گذارد.

این مقاله درصدد پاسخ به این سؤال است که نهاد انتخابات در نظام‌های سیاسی دموکراتیک چگونه موجب بهبود جایگاه و اعتبار بین‌المللی دولت می‌شود. شایان توضیح است که نظام‌های دموکراتیک ضرورتاً در مقایسه با نظام‌های اقتدارگرا امنیت و ثبات بیشتری ندارند. حتی در جهان امروز نیز برخی دولت‌های اقتدارگرا ثبات داخلی و نفوذ بین‌المللی مستحکمی دارند، اما به نظر می‌رسد انتخابات در مقام یک سازوکار دموکراتیک عاملی است که می‌تواند جایگاه بین‌المللی دولت را بازسازی کرده و آسیب‌پذیری‌اش را در برابر تهدیدات بین‌المللی کاهش دهد. پیوند علی - معلولی این دو متغیر به‌ویژه در جهان کنونی محسوس‌تر است. نکته دیگر اینکه، جایگاه و اعتبار بین‌المللی دولت‌ها تابع متغیرهای مختلفی از جمله سیستم

اقتصادی، توان‌مندی نظامی، ارزش‌های فرهنگی و سیستم سیاسی است. تمرکز این مقاله بر نقش انتخابات است و مشخصاً بر نحوه تأثیرگذاری نهاد انتخابات بر اعتبار بین‌المللی دولت‌ها از طریق تأثیر بر تصورات و برداشت‌های دیگر دولت‌ها می‌پردازد. در پایان، اشاره مختصری به آثار سیستم انتخاباتی در اعتبار بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران خواهد شد.

الف. مبانی نظری

تعامل یا کنش-واکنش دولت‌ها با هم در جهان واقعی، صرفاً از طریق مجاری دیپلماتیک-اعم از رسمی و غیررسمی یا مستقیم و غیرمستقیم- صورت نمی‌گیرد. خصومت بین برخی دولت‌ها ممکن است به حدی عمیق شود که مانع برقراری هر گونه ارتباط دیپلماتیک حتی به صورت غیرمستقیم و مخفی شود، اما این به معنی فقدان تعامل نخواهد بود. یکی از ابزارهای بسیار مهم دولت‌ها برای تعامل با همدیگر استفاده از سیگنال‌های متقابل است. سیگنال‌ها که معمولاً با گفتار رهبران و سیاستمداران یا عملکرد دولت‌ها ارائه می‌شوند، لزوماً آگاهانه نیستند. دولت‌ها ممکن است موضعی اتخاذ کرده یا اقداماتی انجام دهند که ناخواسته بر ذهنیت دیگران تأثیر گذاشته و آن‌ها را به واکنش وادارند. واکنش دولت دوم نیز احتمالاً موجب واکنش دیگر از سوی دولت اول می‌شود.

امروزه اهمیت تصورات یا ذهنیت دولت‌ها در تأثیر بر نحوه تعامل آن‌ها به حدی پررنگ شده که تئوری‌های پرنفوذی در رشته روابط بین‌الملل در این زمینه ساخته و پرداخته شده‌اند. الکساندر ونت، صاحب‌نظر مشهور مکتب سازه‌انگاری، از جمله افرادی است که از اهمیت ساختارهای معنایی در برابر ساختارهای مادی دفاع کرده است. وی در این زمینه می‌گوید:

«ممکن است مواردی در روابط بین‌الملل شبیه به مورد «آتش‌سوزی در هتل» باشد که عملاً نقش معناداری برای انگاره‌ها^۱ در آن متصور نیست. اما در اکثر موارد، انگاره‌ها هستند که به شرایط مادی معنا می‌دهند و نه بالعکس. بنابراین، من به جای پیروی از نورنالیست‌ها در تأکید بر ساختار مادی، معتقدم که اگر قرار است در مورد سیاست بین‌الملل تعداد اندکی چیزهای بزرگ و مهم را بگوییم، بهتر است تأکید اولیه خود را بر انگاره‌های دولت‌ها و

منافعی که این انگاره‌ها به آن‌ها شکل می‌دهند، قرار دهیم و بعد از آن به این بپردازیم که چه کسی سلاح‌های بیشتری دارد» (ونت، ۱۳۸۴: ۳۷۴).

دولت‌ها در تنظیم مناسبات خویش با هم ابتدا نیازمند شناخت یکدیگرند. آن‌ها سعی می‌کنند منطق یا منطق‌های حاکم بر رفتار دیگران را درک کنند. تصاویری که دولت‌ها از هم دارند، ضرورتاً منطبق با واقعیت‌ها نیست، چراکه اولاً، اطلاعات آن‌ها از همدیگر بیشتر اوقات ناقص است و ثانیاً، فهم و تفسیری که دولت‌ها از سیاست‌ها، اقدامات، مقاصد و منافع همدیگر دارند، تحت تأثیر ارزش‌ها و هنجارهای داخلی‌شان قرار دارد. در اینجا، دیپلماسی می‌تواند به تکمیل یا تصحیح فهم‌ها کمک کند. با دیپلماسی و دیالوگ این امکان فراهم می‌شود که به فهم مشترک از ارزش‌ها و هنجارهای متفاوت کشورها رسید. دیپلماسی در عین حال، به تصحیح رفتارها و مواضع دولت‌ها در قبال همدیگر نیز کمک می‌کند. نحوه شناخته‌شدن هر دولت تا حد زیادی به این بستگی دارد که آن دولت خود را چگونه به دیگران معرفی می‌کند. اهمیت این موضوع در تنظیم روابط دولت‌ها با همدیگر بسیار بالاست.

اشاره به نمونه چین در این زمینه می‌تواند به فهم بهتر موضوع کمک کند. در آغاز دهه ۱۹۵۰، چین کمونیست تمایل داشت خود را در ائتلاف با اردوگاه کمونیسم نشان دهد. به همین منظور، سیاست‌هایی را در دستور کار قرار داد که موجب جلب شوروی و طرد هرچه بیشتر آمریکا شد. نمود اصلی این سیاست در جنگ کره آشکار شد، اما از نیمه دوم دهه ۱۹۵۰ سیاست چین تغییر کرد. از این زمان به بعد، چین ضمن تلاش برای نزدیکی به کشورهای جهان سوم و کسب نفوذ در میان آن‌ها، از شوروی نیز فاصله گرفت. از اواخر دهه ۱۹۶۰، چینی‌ها تلاش کردند تصویری از خود ارائه دهند که نظر مثبت جهان غرب را به خود جلب کند. در این راستا، چین طی دهه ۱۹۷۰ مناسبات خویش با ایالات متحده و غرب را بهبود بخشید. این کشور در دهه ۱۹۸۰ ضمن حفظ مناسبات مسالمت‌آمیز با غرب به سمت بازسازی روابط با شوروی میل کرد. در حالی که چینی‌ها در آغاز دهه ۱۹۵۰ نگاه بدبینانه‌ای به سازمان ملل داشتند و آن را ابزاری در خدمت امپریالیسم غرب می‌پنداشتند، تدریجاً به سمتی تغییر جهت دادند که در آن حمایت از سازمان ملل و نهادهای بین‌المللی به مثابه اصل اساسی در سیاست خارجی چین معرفی شد (رک: Lanteigne, 2009).

چینی‌ها در هر مقطعی که تصمیم گرفتند چهره جدیدی از خود در جهان خارج نشان دهند، آن را عمدتاً با اتخاذ مواضع یا در دستور کار قرار دادن سیاست‌های خاص محقق ساختند. البته، برخی رویدادها ناخواسته پیام‌هایی را انتقال می‌داد که باب طبع رهبران پکن نبود. کشتار میدان تیانانمن نمونه‌ای از آن است. این رویداد در حالی چهره چین در جهان خارج خصوصاً غرب را تخریب کرد که خود دولت چین در پی ارائه تصویری مردمی، صلح‌طلب و متعهد به قواعد بازی بود. در مجموع، تحولات چین طی ۶۵ سال گذشته باعث شدند تدریجاً آمریکا و متحدان غربی‌اش بپذیرند که این کشور به رغم فضای سیاسی بسته‌اش، دولتی قابل اعتماد است و می‌توان در مورد همکاری‌های استراتژیک با آن برنامه‌ریزی کرد.

تلاش برای ارائه تصویری جدید و متفاوت در عرصه جهانی سیاستی است که غیر از چین در دولت‌های متعددی تجربه شده است. اتحاد شوروی نیز در اواخر دهه ۱۹۸۰ تصمیم گرفت ذهنیت جدیدی در مورد ماهیت و خط مشی شوروی ایجاد کند. در راستای این هدف و بر اساس تفکر نوینی که در این کشور رواج یافت، تغییرات اساسی در امور اقتصادی و سیاسی روس‌ها ایجاد شد. روس‌ها آگاه بودند که غربی‌ها شوروی را به مثابه قدرت توسعه‌طلب، ضد صلح و غیرقابل اعتماد می‌دانند و به تبع آن برای تضعیف و تغییرش تلاش می‌کنند. تفکر نوینی که در شوروی جریان یافت، منعکس‌کننده این پیام بود که شوروی از سیاست‌های توسعه‌طلبانه نظامی‌گرا فاصله گرفته و در صدد است نوعی هم‌زیستی بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری برقرار کند. روس‌ها همچنین تصمیم گرفتند عقب‌نشینی از اصول کمونیسم را به وضوح در معرض نمایش قرار دهند. دولت شوروی به رهبری گورباچف تلاش داشت چهره‌ای صلح‌طلب، معتقد به وابستگی متقابل جهانی و مصمم به همکاری برای حل و فصل مشکلات جهانی بشریت از شوروی جدید ارائه دهد (کوبالکوا، ۱۳۹۲: ۱۷۶-۱۷۵). اقدامات مسکو در واقع سیگنال‌هایی ارائه می‌داد که حاکی از تمایل به پایان جنگ سرد بود. این پیام از سوی غربی‌ها دریافت شد که پاسخ مثبت آن‌ها را به دنبال داشت.

موارد بسیاری وجود دارند که تغییر سیگنال‌ها به دنبال برگزاری انتخابات صورت پذیرفته است. به عنوان نمونه، تجربه نشان داده انتخابات ریاست جمهوری در ایالات متحده می‌تواند به تغییر در اعتبار و چهره بین‌المللی این کشور منجر شود. در انتخابات سال ۲۰۰۸، شعار اصلی باراک اوباما «تغییر» بود. این شعار در زمانی مطرح شد که اعتبار جهانی دولت آمریکا به

خاطر سیاست‌های تهاجمی و مداخله‌گرایانه دولت بوش آسیب فراوان دیده بود. او با ما پس از به قدرت رسیدن نیز عملاً سیاست آشتی با جامعه بین‌الملل را آغاز کرد. تعامل مسالمت‌جویانه با روسیه، دستور بستن زندان گوانتانامو، خروج از افغانستان و عراق و اصرار بر مذاکره و دیپلماسی در سیاست خارجی نمودهایی از این تغییر بودند. در سال‌های بعد، دولت او با ما در برابر فشار مخالفان برای ورود رسمی و آشکار به جنگ سوریه ایستادگی کرد و به مذاکرات دیپلماتیک با ایران و کوبا تن داد. این سیگنال‌ها در بازسازی اعتبار و هژمونی آمریکا نقش مهمی داشتند. در سال ۲۰۰۹، کمیته صلح نوبل به علت آنچه «تلاش فوق‌العاده برای تقویت دیپلماسی بین‌المللی و ترغیب به همکاری میان مردم» خواند، جایزه صلح نوبل سال را به او با ما اهدا کرد. دریافت جایزه صلح نوبل آن هم در اولین سال ریاست جمهوری، به رغم برخی انتقادات، موج گسترده‌ای از حمایت‌ها را در پی داشت.

نمونه‌های فوق‌الذکر نشان می‌دهند سیگنال‌ها یا علامت‌ها به واسطه معانی خاصی که منتقل می‌کنند، در نحوه مرزبندی میان دولت‌ها اهمیت اساسی دارند. هر اقدام یا رویدادی ممکن است خواسته یا ناخواسته انتقال‌دهنده پیام‌هایی به دیگر دولت‌ها باشد. دولت‌ها بسته به شرایط خاص یا مؤلفه‌های هویتی خویش سیگنال‌ها را تفسیر و در برابر آن‌ها واکنش نشان می‌دهند. البته، باید توجه داشت که امروزه برداشت و واکنش افکار عمومی نیز اهمیت بیشتری یافته است. درک و رفتار حکومت‌ها ممکن است در همسویی با مواضع غالب افکار عمومی داخلی بوده یا اینکه متفاوت از آن باشد. معمولاً در کشورهای دموکراتیک همسویی پررنگ‌تر بین دو طرف جریان دارد. اقدام اسرائیل به بمباران اماکن غیرنظامی در غزه موجب بروز حس انزجار از اسرائیل در میان افکار عمومی جهان شد. به موازات آن فشارهای سیاسی علیه تل‌آویو افزایش یافت. این روند، در میان افکار عمومی شهروندان اسرائیل به دو شکل عمده تفسیر شد: تفسیر اول این بود که حکومتشان با انجام جنایت جنگی به اعتبار و منافع اسرائیل در عرصه جهانی صدمه زده است. در کنار آن، تفسیر دومی نیز وجود داشت که طبق آن دولت بنیامین نتانیاهو به خاطر حفظ امنیت شهروندان اسرائیل اقدام به بمباران مواضع دشمنانش در غزه کرد که ناخواسته غیرنظامیان نیز قربانی شدند. از این منظر، در افکار عمومی کشورهای دیگر نوعی سوءبرداشت شکل گرفته، چراکه در آن‌ها درک جامعی از مسائل و منافع اسرائیل وجود ندارد.

نکات فوق‌الذکر می‌توانند به فهم و شناخت ما از نقش دموکراسی و انتخابات در جایگاه بین‌المللی کشورها کمک کنند. برگزاری هر انتخابات -بسته به ماهیت و شرایط آن- خواسته یا ناخواسته از سوی دیگر دولت‌ها معنا می‌شود. انتخابات آزاد و منصفانه قطعاً آثار متفاوتی در مقایسه با انتخابات مخدوش یا نمایشی دارد. یکی از شاخص‌های مهمی که در ارزیابی کارایی انتخابات مورد استفاده قرار می‌گیرد، ارزیابی بازندگان از منصفانه‌بودن یا سلامت انتخابات است. افزایش مشارکت در انتخابات می‌تواند به اعتبار آن کمک کند، اما نارضایتی بازندگان از نحوه برگزاری انتخابات اثر معکوس دارد (رک: Ahnderson et al, 2005). مخدوش‌بودن انتخابات در یک کشور در عین حال که به مشروعیت سیستم انتخاباتی ضربه می‌زند، تفاسیر دیگر دولت‌ها از برگزاری انتخابات در آن کشور را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بنابراین، آنچه از تأثیر انتخابات بر اعتبار بین‌المللی مراد می‌شود، انتخاباتی است که از اعتبار کافی برخوردار بوده یا متضمن رضایت بازندگان از سیستم انتخاباتی شود.

در ادامه، تأثیر انتخابات بر جایگاه و اعتبار بین‌المللی دولت‌ها را در قالب چهار مبحث مورد بررسی قرار می‌دهیم: صلح دموکراتیک، مشروعیت بین‌المللی، دیپلماسی عمومی و اصل لوح مطهر.

ب. انتخابات و صلح دموکراتیک

صلح دموکراتیک یا نبود جنگ بین دولت‌های دموکراتیک، تئوری جاافتاده و ریشه‌داری در روابط بین‌الملل است. بر اساس این تئوری، نظام‌های سیاسی دموکراتیک از سازوکارهایی برخوردارند که از بروز جنگ میان همدیگر جلوگیری به عمل می‌آورند. ایمانوئل کانت در اواخر سده هجدهم با انتشار اثری تحت عنوان صلح جاوید (منتشر شده در سال ۱۷۹۵) اولین بار تئوری صلح دموکراتیک یا لیبرال انترناسیونالیسم را پایه‌گذاری کرد. به نظر کانت، صلح میان دموکراسی‌ها با تکیه بر سه اصل امکان‌پذیر می‌شود: اول اینکه سیستم سیاسی دولت‌ها به شکل جمهوری بوده و در قالب آن مالکیت خصوصی، اقتصاد بازار، برابری حقوق شهروندان، تفکیک قوا و اصول مکمل دیگر رعایت شوند. دوم اینکه، جمهوری‌های لیبرال از طریق استقرار نوعی «اتحادیه صلح‌طلب» روابط میان خویش را تنظیم کنند. هرچه جمهوری‌ها افزایش یافته و وارد این اتحادیه شوند، محدوده صلح گسترش بیشتری می‌یابد. اصل سوم

وجود قانونی جهانی است که طبق آن، دولت‌ها رفتار مبتنی بر احترام متقابل را پذیرفته و حقوق اتباع کلیه طرف‌ها در ورود و خروج آزادانه از مرزهای جغرافیایی و انجام تجارت آزاد را تضمین کنند (Kant, 1983).

در سده‌های نوزدهم و بیستم، تجربه نیز نشان داد که دولت‌های دموکراتیک معمولاً از ورود به نزاع‌های مخرب با همدیگر پرهیز دارند. به تدریج، این تئوری طرفداران و مروجان بیشتری پیدا کرد و ادبیات نظری گسترده‌ای در مورد آن تولید شد. برخی صاحب‌نظران تلاش کردند قضیه صلح میان دموکراسی‌ها را از دایره دموکراسی‌های لیبرال فراتر برده و به سایر نظام‌های سیاسی متکی بر اراده مردمی تسری دهند. از این زاویه، دو اصل محدود یا مشروط‌شدن قدرت و حکومت قانون مبانی کلیدی صلح دموکراتیک قلمداد می‌شوند. اگرچه شواهد محکمی در مورد نبود جنگ بین دموکراسی‌های لیبرال وجود دارد، اما این بدان معنا نیست که نظم بین‌المللی مردم‌سالار صرفاً باید با حضور لیبرال دموکراسی‌ها تحقق می‌یابد. بسیاری از دولت‌ها گام‌های مؤثر و بزرگی در مسیر دموکراتیزاسیون برداشته‌اند، اما نه در شکل لیبرال آن. دموکراسی‌های غیرلیبرال نیز واجد خصایصی هستند که امکان خصومت و جنگ را محدود کرده و راه همزیستی مسالمت‌آمیز را هموار می‌کنند (Linklater, 1993).

زیو مائوز^۱ و بروس راست^۲ در تبیین علل صلح میان دموکراسی‌ها به دو دسته از علل ساختاری و هنجاری اشاره می‌کنند. عوامل ساختاری بیشتر ساختار سیستم تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری را در بر می‌گیرد که اقدام به جنگ خصوصاً در قبال دموکراسی‌های دیگر را بسیار دشوار می‌کند، اما آنچه در اینجا اهمیت ویژه دارد و با بحث نظری مقاله ارتباط نزدیک دارد، نقش هنجارهای در ممانعت از جنگ است. دخالت هنجارها به این شکل است که دولت‌ها معمولاً مایل‌اند هنجارهای رفتاری سیاسی در قلمرو داخلی را به بیرون از مرزهای ملی سرایت دهند. دموکراسی‌ها به هنجارهای سیاسی‌ای گرایش دارند که تأکیدشان بر رقابت سیاسی منظم با استفاده از روش‌های مسالمت‌آمیز است. جوهره این هنجارها در این جمله خلاصه می‌شود: «زندگی کن و بگذار زندگی کنند.» این در حالی است که در نظام‌های

1. Zeev Maoz
2. Bruce Russett

غیردموکراتیک، صاحبان قدرت برنده و دیگران بازنده به حساب می‌آیند. در نظام‌های اقتدارگرا و توتالیتر، معمولاً انتقال قدرت بدون نزاع مخرب و خونین قابل تصور نیست. دموکراسی‌ها در واقع بازی برد- باخت را به بازی برد- برد تبدیل می‌کنند. هنگام تعارض منافع و تقابل دموکراسی‌ها در برابر یکدیگر، آن‌ها از هنجارهای دموکراتیک تبعیت کرده و از برخورد خشونت‌بار پرهیز می‌کنند. از سوی دیگر، چون دموکراسی‌ها به رژیم‌های غیردموکراتیک اعتماد کافی ندارند یا احتمالاً به‌کارگیری هنجارهای دموکراتیک را در مورد آن‌ها ناکارا می‌دانند، از هنجارهای متفاوتی تبعیت می‌کنند. بنابراین، در حالی که دولت‌های غیردموکراتیک در رویارویی با دیگران -اعم از دولت‌های دموکراتیک یا غیره- همواره مستعد برخورد و جنگ هستند، دموکراسی‌ها معمولاً فقط در برابر غیردموکراسی‌ها چنین رفتاری را به نمایش می‌گذارند (مائوز و راست، ۱۳۸۵: ۱۲۵-۱۲۲).

طبق چارچوب فوق‌الذکر، کشورهای دارای سیستم دموکراتیک و مبتنی بر انتخابات در مقایسه با کشورهای غیردموکراتیک مصونیت و امنیت بیشتری در برابر دخالت‌های احتمالی قدرت‌های خارجی دارند. غیردموکراسی‌ها همواره ممکن است با تهدیدها و رفتارهای خشونت‌آمیز دولت‌های دیگر مواجه شوند، اما دموکراسی‌ها فقط از سوی غیردموکراسی‌ها با چنین تهدیداتی مواجه خواهند بود. دموکراسی‌ها با اینکه گاهی درگیر منازعات سیاسی و تبادل تهدید می‌شوند، اما تقریباً هرگز وارد جنگ نمی‌شوند. طبق تحلیل سازه‌انگاران، در سیستم بین‌المللی واقعی معاصر، دوستی‌ها و دشمنی‌ها نه بر اساس ویژگی‌های ذاتی توزیع بین‌المللی قدرت و نه در نتیجه وضعیت ساختارهای داخلی دولت‌ها شکل می‌گیرند. آن‌ها برساخته‌هایی اجتماعی هستند. رفتار مسالمت‌جویانه دموکراسی‌ها در برابر همدیگر نتیجه قاعده‌ای است که آن‌ها از طریق فرایندهای تعامل فرامی‌گیرند. ساختار سیاسی داخلی دموکراسی آن‌ها را به سمت این برداشت سوق می‌دهد که اگر رقیب از ساختار سیاسی دموکراتیک برخوردار باشد، بی‌خطر خواهد بود. رهبران دولت‌های دموکراتیک با استناد به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌هایی که در ساختارهای داخلی‌شان مستتر است، همدیگر را در مورد نیت صلح‌جویانه خویش متقاعد می‌کنند (ریس کاپن، ۱۳۸۵: ۴۵۸-۴۵۷).

به این ترتیب، دولتی که هنجارهای دموکراتیک را پذیرفته و برای تعیین تصمیم‌گیران از سیستم انتخابات آزاد استفاده می‌کند، خواه‌ناخواه این سیگنال را به کشورهای دموکراتیک منتقل می‌کند که آماده تعامل با روش‌های مسالمت‌آمیز است و در صورتی که قدرت‌های مسلط جهان از سیستم دموکراتیک برخوردار باشند، قاعداً - یعنی طبق چارچوب صلح دموکراتیک - از دموکراتیزاسیون و برگزاری انتخابات در سایر کشورها استقبال خواهند کرد، چراکه این به امنیت آن‌ها و همچنین سیستم بین‌الملل کمک می‌کند. کشورهای دموکراتیزه‌شده نیز از امنیت ملی و اعتبار بین‌المللی بالایی برخوردار خواهند شد.

ج. انتخابات و مسئله مشروعیت بین‌المللی

مشروعیت در مورد دو بُعد از قدرت حکومت اهمیت دارد: منبع قدرت و اعمال قدرت. مشروعیت منبع یا مشروعیت ریشه بر اساس نحوه به قدرت رسیدن دولت - انقلاب، کودتا، ارت، انتخابات و ... - ارزیابی شده و مشروعیت اعمال نیز با راه و روش‌هایی سروکار دارد که قدرت حکومت اعمال می‌شود. نکته دیگر اینکه، تأیید یا رد مشروعیت حکومت دو منشأ دارد: درونی و بیرونی. مشروعیت درونی نتیجه تصور و ارزیابی شهروندان و گروه‌های داخلی دولت در مورد قدرت حکومت است. مشروعیت بیرونی نیز از تصور و ارزیابی دیگر دولت‌ها در نظام بین‌الملل حاصل می‌شود که به خصوص نقش قدرت‌های برتر اهمیت بیشتری در آن دارد. مشروعیت درونی منجر به اقتدار و ثبات دولت شده و وفاداری شهروندان به آن را تضمین می‌کند. مشروعیت بیرونی نیز به تثبیت و تحکیم جایگاه دولت در جامعه بین‌المللی منجر شده و زمینه همکاری دیگر دولت‌ها با آن را فراهم می‌کند. در مورد اینکه دیگر دولت‌ها مشروعیت بیرونی یک دولت را چگونه تأیید می‌کنند، عوامل مختلفی دخالت دارد. نکته مهم و قابل توجه در جهان امروز این است که عامل مردمی بودن اهمیت زیادی در تأمین مشروعیت بیرونی دولت‌ها پیدا کرده است. به عبارت دیگر، عوامل تضمین‌کننده مشروعیت درونی با عوامل تحقق مشروعیت بیرونی هماهنگ‌تر شده‌اند. موضوع نقش تعیین‌کننده اراده مردمی در تعیین مشروعیت داخلی و بین‌المللی دولت‌ها که در اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) نیز منعکس شده، محصول ظهور اندیشه‌ها و جنبش‌های دموکراسی‌خواهانه در عصر مدرن است (d'Aspremont, 2006: 881-884).

منشور ملل متحد که در اواخر جنگ جهانی دوم تدوین و تصویب گردید، اصولاً رویکردی محافظه‌کارانه در مورد شکل نظام‌های سیاسی دارد. منشور اصل برابری حاکمیت‌ها را پذیرفته و دولت‌ها را از دخالت در امور داخلی همدیگر منع کرده است. با این حال، بررسی اسناد حقوق بین‌المللی طی شش دهه اخیر نشان می‌دهد مردمی‌بودن بنیاد دولت‌ها در حقوق بین‌الملل اهمیت فزاینده‌ای یافته است. نحوه تشکیل دولت‌هایی چون تیمور شرقی، کوزوو و سودان جنوبی هر کدام به نحوی این واقعیت را منعکس می‌کنند. جامعه جهانی به حکومت‌هایی که از طریق سازوکارهای مردمی مثل انقلاب و انتخابات تشکیل شده‌اند، راحت‌تر مشروعیت می‌بخشد تا حکومت‌هایی که با تکیه بر زور سر برآورده‌اند. این ویژگی خصوصاً در جهان پس از جنگ سرد ملموس‌تر به نظر می‌رسد (رک: Stein, 2001).

حقوق بین‌الملل استانداردهای جزئی و دقیقی در مورد شرایط تحقق مشروعیت دولت معرفی نکرده است، چراکه ورود به جزئیات و شاخص‌های ریز به مناقشه بیشتر بر سر موضوع می‌انجامد. در عمل، دو مؤلفه مشروعیت دموکراتیک اهمیت اساسی دارند. به لحاظ مشروعیت منبع، اتکای حکومت بر اراده مردم مهم است که سازوکار ملموس آن به شکل برگزاری انتخابات آزاد و منصفانه تعیین می‌شود. به لحاظ مشروعیت اعمال نیز حکومت قانون و احترام به حقوق بشر حائز اهمیت هستند. اگرچه ممکن است چنین شرایطی آنچنان‌که به لحاظ نظری انتظار می‌رود تحقق نیابد، اما حقوق بین‌الملل معاصر در مجموع از پذیرش تغییرات غیردموکراتیک در کشورها اکراه دارد. از پایان جنگ سرد تا کنون، دولت‌ها غالباً از شناسایی حکومت‌هایی که از طریق سرنگونی حکومت دموکراتیک به قدرت رسیده‌اند، خودداری کرده‌اند. این واقعیت در جریان بروز حرکت‌های کودتایی در کشورهای چون سیرالئون، هائیتی، برونڈی، نیجر، ساحل عاج، گینه بیسائو و توگو قابل مشاهده بوده است. البته در برخی موارد مثل پاکستان و نیجریه، اعطای شناسایی به این دلیل بوده که کودتا علیه حکومت غیردموکراتیک صورت گرفته یا اینکه دولت کودتا به برگزاری انتخابات و انتقال دموکراتیک قدرت در دوره زمانی منطقی اعلام تعهد کرده است (d'Aspremont, 2006: 899-902). البته در عمل، رفتار دولت‌ها همواره با ملاحظات سیاسی همراه بوده و این ملاحظات در برخی موارد به انحراف از روند تغییر دموکراتیک انجامیده

است. در جریان کودتای عبدالفتاح السیسی علیه دولت منتخب و قانونی محمد مرسی در مصر، جامعه بین‌الملل غالباً بر این حرکت مهر تأیید زد. دو دلیل عمده‌ای که در این باره مطرح بوده، عبارت‌اند از اینکه اولاً، دولت مرسی در استقرار حکومت باثباتی که رضایت گروه‌های سیاسی مخالف را جلب کند، ضعیف عمل کرد و ثانیاً، دولت کودتا به انتقال دموکراتیک قدرت از طریق انتخابات اعلام تعهد کرد.

استحکام جایگاه بین‌المللی حکومت‌های برآمده از انتخابات محدود به موضوع شناسایی در زمان تشکیل نیست. چنین دولت‌هایی در صورت برخورد با تهدیداتی چون جنگ داخلی از پشتیبانی خارجی قوی‌تری برخوردار هستند. عدم دخالت در امور داخلی کشورها امروزه اصل جاافتاده‌ای قلمداد می‌شود. در دهه‌های اخیر، تفسیرهای جدیدی از این اصل شده که حاکی از ضرورت دخالت یا عدم دخالت به نفع جریان‌های دموکراسی‌خواه یا علیه دولت‌های غیردموکراتیک است. طی سه دهه اخیر، دولت فرانسه چندین بار از سوی برخی دولت‌های آفریقایی شامل جمهوری آفریقای مرکزی، چاد و ساحل عاج دعوت به مداخله به منظور حمایت از دولت مستقر در برابر شورشیان داخلی شده که عمدتاً با این استدلال دولت فرانسه که این دولت‌ها ناقض اصول دموکراسی و حقوق بشر بوده‌اند، رد شده است. در عین حال، این دولت در مواردی به نام حمایت از دموکراسی و حقوق بشر دست به مداخله نظامی زده است. این تمایل در برخی مداخلات نظامی آمریکا در مواردی چون هائیتی و بالکان نیز محسوس بوده است. برخی متخصصان حقوق بین‌الملل از جمله مایکل ریسمن (Resman, 1984, 1995) بر آن بوده‌اند که در حقوق بین‌الملل مدرن حاکمیت مردمی بر حاکمیت دولتی غالب شده و مداخلاتی که در جهت تقویت این اصل انجام شوند، قابل پذیرش‌اند، به خصوص، دموکراسی‌های نوپایی که در معرض جنگ داخلی یا کودتا قرار دارند و برای نجات خود نیازمند دخالت نظامی خارجی هستند، باید تحت حمایت قرار گیرند. حتی دخالت نظامی یکجانبه نیز در چنین مواردی مقبول است. این تفسیر از حقوق بین‌الملل قطعاً موقعیت حکومت‌های دموکراتیک را در عرصه بین‌المللی مستحکم‌تر می‌کند.

د. انتخابات و دیپلماسی عمومی

یکی از ویژگی‌های سیاست بین‌المللی در جهان امروز این است که دیدگاه، نگرش و تحلیل مردم در امور مختلف -اعم از اینکه مبتنی بر اطلاعات صحیح یا مخدوش باشد- نقش مهمی در جهت‌گیری تصمیمات دولت‌ها دارد. حتی دولت‌های غیردموکراتیک نیز ناچارند در تصمیمات خویش حدی از ملاحظات افکار عمومی داخلی را در نظر گیرند. این موضوع باعث می‌شود دیپلماسی سنتی دیگر نتواند مثل گذشته پاسخ‌گوی نیازهای دولت‌ها باشد. بنابراین، شاخه جدیدی در دیپلماسی دولت‌ها تحت عنوان دیپلماسی عمومی باز می‌شود تا بر جهت‌گیری افکار عمومی کشورهای هدف تأثیر بگذارد. این شکل از دیپلماسی ابزارهای خاص خود را دارد. رسانه‌های گروهی به‌ویژه شبکه‌های تلویزیونی نقش بسیار مهمی در این نوع دیپلماسی بازی می‌کنند. دیپلماسی عمومی شکلی آشکار و علنی دارد و مخاطبش عموم مردم یا گروه‌های هدف خاص است.

دیپلماسی عمومی ارتباط نزدیکی با مفهوم قدرت نرم دارد. قدرت نرم در تعریف کلی قدرتی است که با استفاده از آن باعث می‌شویم دیگران از روی رضایت مطابق خواست ما رفتار کنند. با استفاده از قدرت نرم بر گزینه‌ها و ترجیحات طرف مقابل نفوذ می‌کنیم و آن‌ها را مطابق میل خود تغییر می‌دهیم، بی‌آنکه طرف مقابل احساس اجبار کند. به تعبیر جوزف نای، قدرت نرم فراتر از ترغیب، توانایی تحریک دیگران به انجام کاری از طریق استدلال است. این نوع قدرت دربردارنده توانایی جذب یا شیفته‌سازی نیز هست (Nye, 2004: 124-125). اگر دیپلماسی عمومی را نوعی وسیله بدانیم، ایجاد قدرت نرم یکی از اهداف آن به حساب می‌آید. قدرت نرم در عین حال زمینه را برای تداوم و تحکیم دیپلماسی عمومی مهیا می‌سازد. ضعف و ناکارایی در دیپلماسی عمومی دولت به قدرت نرم آن آسیب می‌زند و تضعیف قدرت نرم نیز بر نفوذ و اثرگذاری دیپلماسی عمومی اثر منفی می‌گذارد.

دولت‌ها از طریق دیپلماسی عمومی افکار عمومی یک یا چند کشور را به عنوان مخاطب تبلیغات خود انتخاب می‌کنند. هدف دولت مبتکر این است که سیاست‌ها و برنامه‌های خویش را نزد افکار عمومی دیگر کشورها موجه و جذاب جلوه دهد تا تصمیمات آن دولت‌ها نیز مطابق با منافع دولت مبتکر تنظیم شود. یکی از شگردهای رایج در جهان امروز، تبلیغات در

مورد ارزش‌ها، هنجارها و نهادهای دموکراتیک است. با توجه به اینکه دموکراسی نزد افکار عمومی جهان امروز ارزش مهم و جالفتاده‌ای است، دولت‌های دموکراتیک امکان مناسب‌تری برای نفوذ در افکار عمومی دیگر کشورها از طریق دیپلماسی عمومی دارند. به این ترتیب، هنجارها و نهادهای دموکراتیک ضمن اینکه فی‌نفسه در داخل کشور ارزشمندند، به عنوان ابزاری برای نفوذ در افکار عمومی ملت‌های مورد استفاده قرار می‌گیرند.

دیپلماسی عمومی دولت ایالات متحده یکی از شاخص‌ترین نمونه‌هایی است که در آن استفاده از ارزش‌های دموکراتیک در جهت نفوذ در افکار عمومی جهان رایج است. تلاش آمریکایی‌ها این بوده که دموکراسی آمریکا را به عنوان جذاب‌ترین نوع دموکراسی در جهان معرفی کنند. یکی از نهادهایی که در دیپلماسی عمومی این کشور اهمیت دارد، انتخابات ریاست جمهوری است. انتخابات ریاست جمهوری در آمریکا جدای از اینکه سازوکاری برای انتقال مسالمت‌آمیز قدرت است، از یک حیث برای ناظران جالب توجه است و آن عبارت است از حضور نسبتاً کم‌رنگ نیروهای مسلح در خیابان‌ها. آمریکایی‌ها از رسانه‌های خبری بین‌المللی برای پوشش دادن روند انتخابات خویش دعوت به عمل می‌آورند. رسانه‌های خبری دولت آمریکا نیز تلاش می‌کنند ضمن پوشش اخبار انتخابات، با چهره‌ها و فعالان دموکراسی‌خواه جهان ارتباط برقرار کرده و نظر آن‌ها در مورد انتخابات را منعکس کنند. آنچنان‌که محقق دیپلماسی عمومی فیلیپ سیب (Seib, 2012) بیان می‌کند، هدف تبلیغات دولت آمریکا در مورد انتخابات ریاست جمهوری‌اش صرفاً این نیست که عظمت دموکراسی آمریکا را نمایش دهد، بلکه مهم‌تر از آن معرفی راه‌هایی است که کشورهای دیگر نیز می‌توانند برای دموکراسی خویش انتخاب کنند. به نظر سیب، کمپین و انتخابات ریاست جمهوری آمریکا برای غیرآمریکایی‌ها بیشتر الهام‌بخش بوده تا خود آمریکایی‌ها.

البته باید توجه داشت که در دیپلماسی عمومی، ارتباط دوجانبه‌ای بین ارسال‌کننده و گیرنده پیام وجود دارد. ارسال‌کننده پیام نمی‌تواند به حساسیت‌ها و ارزش‌های گیرنده پیام بی‌تفاوت باشد. آنچنان‌که در دوره جورج دابلیو بوش تجربه شد، ترویج دموکراسی آمریکایی بدون درک عمیق از حساسیت‌های مخاطبان اثر مخربی بر دیپلماسی عمومی و قدرت نرم آمریکا به جا گذاشت. دولت بوش در حالی از دموکراسی در خاورمیانه حمایت می‌کرد که

مسلمانان آماج حملات تبلیغاتی رسانه‌های آمریکایی قرار داشتند. این قضیه یادآور یک قاعده طلایی در مورد دیپلماسی عمومی است و آن اینکه آنچه به حساب می‌آید نه گفتار، بلکه عملکرد ارسال‌کننده پیام است (Cull, 2010: 13).

بنابراین، تبلیغات بر سر نهادهای دموکراسی و به‌خصوص انتخابات می‌تواند به عنوان ابزار دیپلماسی عمومی مورد بهره‌برداری قرار گیرد، البته به شرط آنکه افکار عمومی کشورهای هدف، ارزیابی مثبتی از صداقت و اخلاق دولت مبتکر داشته باشند. امروزه، دولت‌های بسیاری حتی از گروه مخالفان هژمونی آمریکا در قالب برنامه‌های دیپلماسی عمومی از انتخابات به عنوان ابزاری برای نمایش تصویری مثبت، محق و قابل اعتماد از خود نزد افکار عمومی کشورهای دیگر بهره می‌گیرند. بدیهی است جلب افکار عمومی از این طریق به تحقق مؤثرتر منافع ملی در جهان خارج کمک می‌کند.

ه. انتخابات و اصل لوح مطهر

در حقوق بین‌الملل، اصلی تحت عنوان لوح مطهر^۱ یا لوح سفید وجود دارد که بر اساس آن کشورهای تازه استقلال‌یافته یا به طور کلی کشورهای جانشین به معاهدات شخصی کشور پیشین متعهد و ملتزم نخواهند بود، مگر اینکه آزادانه خود را به استمرار معاهدات کشور پیشین ملزم کنند. البته، این اصل در مورد معاهدات عینی-مثل معاهدات سرزمینی و معاهدات قانون‌ساز- صادق نیست، هرچند در این مورد نیز معاهداتی نظیر میزبانی از پایگاه‌های نظامی کشورهای خارجی، اجاره بخشی از سرزمین به کشورهای دیگر و واگذاری منابع طبیعی کشور به خارجی‌ها مستثنا بوده و کشور جانشین حق فسخ آن‌ها را دارد. لوح مطهر که در واقع اصلی در راستای حمایت از منافع کشورهای ضعیف تازه استقلال‌یافته است، مبتنی بر منطق مشخصی است و آن اینکه دولت‌ها نمی‌توانند به تعهداتی ملزم شوند که در پذیرش آن‌ها نقشی نداشته‌اند. بنابراین، دولت‌های جهان باید به کشور جانشین به مثابه موجودیتی متفاوت نگرسته و از فشار بر آن به خاطر سیاست‌های کشور پیشین خودداری کنند.

اصل لوح مطهر ریشه در مکتب حقوقی اصالت اراده دارد که در چارچوب آن اراده حاکمیت در تعیین روابط حقوقی نقش اساسی دارد. با توجه به اینکه روابط حقوقی برآمده از اراده حاکمیتی است، با پایان حاکمیت دولت و ظهور حاکمیت جدید، روابط حقوقی جدیدی شکل می‌گیرد. در نتیجه، حقوق و تعهدات دولت قبلی به دولت جدید منتقل نخواهد شد و حاکمیت جدید آزاد است حقوق و تعهدات خویش در قبال دولت‌های دیگر را از نو تعریف کند (Craven, 1998: 148). البته چنانکه اشاره شد، این اصل در برخی موارد مثل معاهدات سرزمینی استثنای پذیر است، چراکه اختیار صددرصدی دولت جدید ممکن است به نظم و ثبات موجود در جامعه بین‌الملل صدمه بزند. در عمل نیز معمولاً دولت‌های جانشین به توافق‌هایی که متضمن امنیت و منافع کشور است، پایبند می‌مانند. استنکاف از تعهدات دولت پیشین در مواردی اتفاق می‌افتد که ادامه آن‌ها به منافع کشور جدید آسیب جدی بزند. کشورهای تازه استقلال‌یافته حاشیه دریای خزر بر همین مبنا از ادامه تعهدات دولت شوروی در قبال ایران در مورد رژیم حقوقی دریای خزر خودداری کردند.

جدای از آثار حقوقی، جانشینی حاکمیت‌ها آثار سیاسی مهمی در پی دارد. حاکمیت سابق سیاست خارجی خاص خود را داشت و در آن چارچوب مناسبات بین‌المللی خویش را تنظیم می‌کرد، اما حاکمیت جدید می‌تواند با اولویت‌بندی کاملاً متفاوتی برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری کند. دولت سابق به تبع سیاست‌هایی که اتخاذ می‌کرد، به برساخت‌های دولت‌های دیگر شکل می‌داد. در این فرایند، نحوه ارتباط با دولت‌های مختلف سبب شده بود عده‌ای به عنوان دوست، عده‌ای رقیب و یا عده‌ای دیگر به عنوان دشمن تعریف شوند. با ظهور حاکمیت جدید، ذهنیت‌ها و تصورات سابق دولت‌ها کنار رفته و زمینه برای تعاملات جدید و شکل‌گیری برساخت‌های جدید فراهم می‌گردد. دولت جدید می‌تواند این فرصت را بیابد که خصومت‌ها را به حداقل کاهش داده و دوستی‌ها را افزایش دهد. کشوری که در حاکمیت گذشته تحت فشارهای بین‌المللی به انزوا کشیده شده بود، این امکان را می‌یابد که فضا را به کلی دگرگون کرده و از انزوا خارج گردد. البته، احتمال شکل‌گیری سناریوهای معکوس نیز وجود دارد، اما چون هویت دولت جدید

هنوز قوام نیافته و هنوز دولت‌های دیگر قضاوت و ارزیابی مشخصی از خط‌مشی حاکمیت جدید ندارند، فرصت انتخاب‌های بهتر وجود دارد.

نکته فوق‌الذکر در مورد تغییر ناشی از انتخابات نیز تا حدی صادق به نظر می‌رسد. بدیهی است انتخابات در دورن یک حاکمیت انجام شده و موجب ظهور حاکمیت جدید نمی‌شود. در حقوق بین‌الملل نیز اصل لوح مطهر در مورد تغییراتی که به تبع انجام انتخابات عادی ایجاد می‌شود، صادق نیست. تغییر ترکیب و شکل حکومت‌ها ارتباطی به حاکمیت دولت ندارد و بر شخصیت بین‌المللی دولت تأثیر نمی‌گذارد. بر خلاف جانشینی که مستلزم شناسایی جامعه بین‌المللی است، تغییر نخبگان یا نهادهای حکومت نیازی به شناسایی دولت‌های دیگر ندارد. بنابراین، انتخابات درون‌حاکمیتی موجب جانشینی نمی‌شود. فقط در موارد معدودی مثل فرماندوم استقلال، امکان جانشینی از طریق انتخابات فراهم می‌شود که این خارج از چارچوب بحث این مقاله است.

نکته اساسی این است که انتخابات حتی با وجود عدم تأثیر بر حاکمیت، به واسطه تغییری که در ترکیب سیاست‌گذاران و سیاست‌ها ایجاد می‌کند، می‌تواند تا حدی آثار سیاسی جانشینی را به دنبال داشته باشد. انتخابات سازوکاری است که از طریق آن امکان چرخش نخبگان و تغییرات چشمگیر در سیاست‌ها فراهم می‌شود. سیاست خارجی نیز طبعاً ممکن است به نحوی تحت تأثیر تغییر نخبگان و سیاست‌ها قرار گیرد. مناسبات خارجی آسیب‌دیده دولت ممکن است تنها از طریق تغییر نخبگان قابل ترمیم یابد. سیاستمدارانی که به نحوی در تخریب روابط بین‌المللی دولتشان دخیل بوده‌اند، ممکن است به دلایلی چون مقاومت در برابر تغییر یا بی‌اعتمادی سیاستمداران دولت‌های دیگر به آن‌ها، امکان رفع مشکلات و بازسازی روابط خارجی را نداشته باشند. این امکان از طریق جایگزینی نخبگان جدید فراهم می‌شود. در واقع، ترکیب جدیدی که در دستگاه تصمیم‌گیری ایجاد می‌شود تا حدی تصویر لوح مطهر را برای دولت ایجاد می‌کند. به این ترتیب، دولت پس از انتخابات می‌تواند اوضاع را مجدداً سامان‌دهی کرده و جایگاه محکم‌تری برای کشورش در عرصه بین‌المللی ایجاد کند.

و. تجارب جمهوری اسلامی ایران

چنان‌که اشاره شد، انتخابات از چند زاویه می‌تواند به بهبود جایگاه بین‌المللی کشورها کمک کند. دولت‌های مختلفی وجود دارند که ارتباط مثبت بین این دو متغیر را تجربه کرده‌اند. هرچه قابلیت و ظرفیت انتخابات در تغییر سیاست‌ها بالا باشد، امکان بیشتری برای تغییر نقش و جایگاه بین‌المللی کشور فراهم می‌شود. در دموکراسی‌های پارلمانی طبیعتاً نقش انتخابات پارلمانی مهم است، چراکه پارلمان علاوه بر اثرگذاری بر تصمیمات، در تشکیل خود دستگاه اجرایی نقش کلیدی دارد. در دموکراسی‌های ریاستی، انتخابات ریاست جمهوری اهمیت بالاتری پیدا می‌کند به این خاطر که پارلمان در تعیین برنامه‌ها و سیاست‌های اجرایی کشور نقش ضعیف‌تری دارد. به این ترتیب، آشکار است که در جمهوری اسلامی ایران، انتخابات ریاست جمهوری مهم‌ترین انتخاباتی است که زمینه تغییر در سیاست‌های اجرایی کشور را فراهم می‌کند. سیاست خارجی ایران طی چهار دهه گذشته فراز و فرودهای مختلفی داشته است. در برخی سال‌ها روابط ایران با جهان خارج به سمت بهبودی میل کرده و در برخی سال‌ها مسیر معکوسی را تجربه کرده است. به نظر می‌رسد برگزاری انتخابات ریاست جمهوری یکی از عوامل اساسی تغییرات در مناسبات بین‌المللی ایران است. در تاریخ جمهوری اسلامی ایران، مناسبات ایران با جهان خارج سه بار به سمت بهبودی پیش رفت که هر سه آن‌ها در پی برگزاری انتخابات ریاست جمهوری اتفاق افتادند. این سه انتخابات عبارت‌اند از انتخابات دوره‌های پنجم، هفتم و یازدهم ریاست جمهوری.

۱. انتخابات ریاست جمهوری پنجم

پیش از برگزاری انتخابات، دولت ایران به تازگی دوره جنگ با عراق را به پایان رسانده بود. در طول جنگ در مجموع پشتوانه بین‌المللی ایران در مقایسه با عراق ضعیف بود. این مسئله بر توانایی دولت در تأمین نیازهای تسلیحاتی کشور اثر منفی می‌گذاشت. البته، در سال‌های میانی جنگ شرایط نسبتاً مساعدی برای بهبود اوضاع فراهم شد که رویداد مک فارلین ریشه در همین تغییرات داشت. ماجرای مک فارلین در عمل به گونه‌ای پیش رفت که مجدداً فشارهای

بین‌المللی علیه ایران را افزایش داد. در سال‌های پایانی جنگ مناسبات ایران با کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی آسیب بیشتری دید و دولت ریگان در آمریکا به نحو ملموس‌تری اقدامات خصمانه علیه ایران را از سر گرفت. مخالفت ایران با قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت عاملی بود که به تشدید تنش‌های بین‌المللی آن کمک زیادی کرد. در تیرماه ۱۳۶۷ نیروی دریایی آمریکا یک فروند هواپیمای مسافربری ایرانی را با شلیک موشک هدایت‌شونده هدف قرار داد که در نتیجه آن تمامی ۲۹۰ سرنشین هواپیما (شامل ۴۶ مسافر غیرایرانی) جان باختند. پذیرش قطعنامه ۵۹۸ از سوی ایران از شدت فشارهای خارجی تا حدی کاست، اما تغییر چشمگیری در مناسبات بین‌المللی کشور ایجاد نکرد. پس از پایان جنگ، ماجرای کتاب سلمان رشدی مجدداً ایران و کشورهای غربی را رو در روی هم قرار داد.

پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۶۸ بود که دولت ایران در قالب سیاست هدفمند به تنش‌زدایی در روابط خارجی روی آورد. سیاست دولت هاشمی رفسنجانی (معروف به دولت سازندگی) بر این اصل استوار بود که برای سامان‌دادن به اوضاع کشور باید اصلاحات اقتصادی در داخل و عادی‌سازی روابط خارجی را همزمان در دستور کار قرار داد (رک: احتشامی، ۱۳۷۸). روند تنش‌زدایی در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آغاز شد که تعدیل مناسبات ایران و اعراب و انجام گفتگوهای انتقادی بین ایران و اروپا از نتایج آن بودند. در سال‌های آغازین دهه ۱۹۹۰ که محیط پیرامونی ایران به علت منازعات قومی ناشی از فروپاشی اتحاد شوروی و حمله آمریکا و متحدانش به عراق برای آزادسازی کویت ناآرام بود، ایران از موضع دولت صلح‌دوست و خیرخواه ظاهر شد و از فرصت پیش رو برای بازسازی موقعیت بین‌المللی‌اش بهره گرفت. دولت همچنین با وارث اصلی شوروی یعنی دولت روسیه ارتباط و همکاری نزدیکی برقرار کرد با این هدف که از پتانسیل‌های آن برای رفع نیازهای امنیتی کشور استفاده کند (Rake, 2007: 169-171).

رئیس‌جمهور وقت معتقد بود ترمیم اقتصاد و احیاء قدرت و موقعیت بین‌المللی ایران، مستلزم سه پیش‌نیاز اساسی است: ۱. تنش‌زدایی و توسعه ارتباطات دیپلماتیک مسالمت‌جویانه با جهان خارج، ۲. تسهیل دسترسی ایران به تکنولوژی‌های نوین جهان و ۳. تعامل فعالانه ایران در شبکه اقتصاد جهانی. برای رسیدن به این پیش‌نیازها لازم بود اقداماتی در جهت بهبود

تصویر ایران نزد دیگر دولت‌ها و افکار عمومی جهان ایجاد شود. هاشمی بر این باور بود که جمهوری اسلامی ایران ضمن تلاش برای پیشبرد آرمان‌های خویش نایستی به ملاحظات و تصورات خارجی‌ها بی‌تفاوت باشد، بلکه باید سعی کند چهره‌ای مثبت و قابل اعتماد از خود به نمایش بگذارد (Friedman, 2010: 12-13). این سیاست‌ها مؤثر واقع شدند و به تدریج نفوذ و وزن بین‌المللی ایران تقویت گردید.

۲. انتخابات ریاست جمهوری هفتم

در سال‌های پایانی دولت سازندگی، روابط ایران و غرب مجدداً به سردی و تشنج گرایید. سیاست منطقه‌ای ایران به‌خصوص در قبال رژیم اسرائیل بهانه‌ای شد تا دولت کلینتون فاز جدیدی از تحریم‌های اقتصادی را علیه ایران اعمال کند. بر اساس قانون داماتو که از سال ۱۹۹۶ به اجرا درآمد، رئیس‌جمهور آمریکا ملزم شد شرکت‌هایی را که سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار -این رقم در سال بعد به ۲۰ میلیون دلار کاهش یافت- در بخش انرژی ایران سرمایه‌گذاری می‌کنند، تحت مجازات قرار دهد. این تصمیم با هجمه‌های تبلیغاتی سنگینی از جمله حمایت از تروریسم و تلاش برای ساخت سلاح‌های کشتار جمعی علیه ایران همراه بود. ایران در زمره دولت‌های یاغی قرار گرفت و استراتژی آمریکا بر اساس مبارزه با چنین دولت‌هایی بنا شد (قنبرلو، ۱۳۹۴: ۷۰-۶۹). در آخرین سال دولت سازندگی، قضیه دادگاه میکونوس روابط ایران و اروپا را نیز وارد بحران کرد. به این ترتیب، موقعیت بین‌المللی ایران به آسیب‌های جدیدی برخورد کرد.

پس از انتخابات ریاست جمهوری هفتم در سال ۱۳۷۶ و آغاز به کار دولت اصلاحات، مجدداً سیاست تنش‌زدایی و عادی‌سازی روابط در دستور کار قرار گرفت. خط مشی دولت اصلاحات در سیاست خارجی تقریباً همان سمت و سوی را داشت که در آغاز به کار دولت سازندگی انتخاب شده بود. رئیس‌جمهور وقت با طرح شعار گفتگوی تمدن‌ها هم سیاست‌های تهاجمی و یکجانبه‌گرایانه قدرت‌های غربی علیه ایران را به چالش طلبید و هم ایران را به عنوان کشوری خواهان صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز معرفی کرد. برداشت سران دولت این بود که دولت پیشین در پیشبرد پروژه تنش‌زدایی موفقیت لازم را نداشته و لازم

است مجدداً با جدیت و انرژی بیشتری ادامه یابد، چراکه در غیر این صورت منافع ملی کشور آسیب می‌بیند. دولت اصلاحات به طور مشخص تر بر ضرورت اعتمادسازی بین ایران و غرب تأکید داشت.

سیاست‌های دولت ایران با استقبال بین‌المللی گسترده‌ای روبه‌رو شد. روابط ایران با کشورهای منطقه خصوصاً پس از میزبانی ایران از سران سازمان کنفرانس اسلامی گرم‌تر شد. مشکلات پیش‌آمده در روابط ایران و اروپا مهار شد. ایران و بریتانیا بر سر ازسرگیری روابط دیپلماتیک - که از سال ۱۳۶۷ به خاطر قضیه سلمان رشدی قطع شده بود- توافق کردند. در مهار تنش‌های بین ایران و آمریکا نیز گام‌های مؤثری برداشته شد. با اینکه تحریم‌ها باقی بودند، اما فضای تفاهم بهتر شد، به نحوی که وزیر خارجه وقت، مدللین آلبرایت اذعان کرد که ایران در گذشته به خاطر اهمیت ژئوپولیتیکی‌اش در معرض مداخلات قدرت‌های غربی قرار داشته است (Hunter, 2010: 54-55). این موضع در واقع نوعی اعتراف به دخالت‌های امپریالیستی آمریکا در ایران طی دهه‌های گذشته قلمداد شد. به این ترتیب، مجدداً موقعیت بین‌المللی ایران تقویت شد. در حالی که دولت سازندگی به سرمایه‌گذاری در زیربناهای سخت‌افزاری قدرت ملی تأکید داشت، در دولت اصلاحات به ابعاد نرم‌افزاری قدرت توجه بیشتری شد که در نتیجه آن نفوذ بین‌المللی کشور افزایش یافت.

۳. انتخابات ریاست جمهوری یازدهم

با اینکه مناسبات بین‌المللی ایران در سال‌های پایانی دولت اصلاحات مجدداً به سردی گراییده بود، اما سیاست دولت بعدی متفاوت از دولت‌های پنجم و هفتم بود. رئیس‌دولت‌های نهم و دهم از همان آغاز کار منطق حاکم بر سیاست بین‌الملل و به‌خصوص سیاست قدرت‌های غربی در قبال ایران را به چالش کشید. روابط ایران با کشورهای منطقه به سمت تزلزل گرایید و فشارهای بین‌المللی علیه ایران به شدت افزایش یافت. موج کم‌سابقه‌ای از تحریم‌های بین‌المللی - که حتی در برخی موارد با حمایت کشورهایایی نظیر روسیه و چین همراه بودند- اقتصاد کشور را با وضعیت بسیار دشواری مواجه کرد. در سال‌های پایانی، روابط ایران با جهان خارج به نحو کم‌سابقه‌ای تلاطم داشت، به گونه‌ای که ارتباط دیپلماتیک با برخی کشورها

شامل بریتانیا و کانادا قطع گردید. مهم‌ترین مسئله مناقشه‌انگیز در این سال‌ها برنامه هسته‌ای ایران بود. همکاری ایران با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و شورای امنیت سازمان ملل به پایین‌ترین سطح کاهش یافت. برخی سیاست‌های دولت مثل ابراز تردید در مورد هولوکاست یا تقاضای تحقیق در مورد حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز به گسترش مشکلات کمک کردند. با اینکه در سال‌های پایانی دولت دهم، رئیس‌جمهور وقت در مورد برقراری تعامل سازنده با غرب اعلام آمادگی کرد، استقبال چندانی از این دعوت شکل نگرفت. اوج‌گیری مشکلات در روابط خارجی ایران عاملی بود که سبب شد در انتخابات ریاست جمهوری یازدهم، سیاست خارجی به یکی از موضوعات داغ در مباحث و مناظرات انتخاباتی تبدیل شود.

برنده انتخابات کسی بود که بیش از بقیه رقبا بر ضرورت اعتمادسازی و همکاری با جامعه بین‌الملل تأکید داشت. رئیس‌جمهور، حسن روحانی مشابه دولت‌های پنجم و هفتم بر تنش‌زدایی و عادی‌کردن روابط خارجی تأکید داشته است. دولت وی تأکید کرده که بازسازی اقتصاد آسیب‌دیده کشور پیش از هر چیز نیازمند بازگشت مقتدرانه ایران به جامعه بین‌الملل است. سیاست خارجی بایستی در خدمت رفاه و پیشرفت کشور قرار گیرد و این حاصل نخواهد شد مگر با تعامل بین‌المللی سازنده. در عمل، مدتی پس از آغاز به کار دولت موسوم به اعتدال، در تعامل ایران با جهان خارج پیشرفت‌های بزرگی حاصل شد. مذاکرات هسته‌ای به سرانجام رسید و روند لغو و توقف تحریم‌های بین‌المللی آغاز شد. طی سه سالی که از آغاز به کار دولت اعتدال گذشته، در حالی که مسائل منطقه‌ای ایران باقی است و گشایشی در روابط ایران و عربستان سعودی رخ نداده، اما فضای تفاهم و همکاری در روابط ایران و غرب کاملاً محسوس است. حتی مناسبات ایران با روسیه و چین نیز پیشرفت کرده است. کاهش تنش با دولت آمریکا یکی از آثار مهم سیاست خارجی روحانی است، به نحوی که برای اولین بار وزرای خارجه دو کشور وارد گفتگوهای مستقیم و پیوسته در مورد مسائل فی‌مابین شدند. در حالی که دولت باراک اوباما قبلاً در تشکیل بسیج بین‌المللی برای تحریم ایران نقش کلیدی داشت، این بار به یکی از مدافعان جدی توقف تحریم‌ها تبدیل شده و در این مسیر حتی رو در روی کنگره قرار گرفته است.

نتیجه‌گیری

انتخابات از دو مسیر راه را برای بازسازی و تحکیم موقعیت بین‌المللی کشور فراهم می‌کند؛ از یک سو، با نمایش هنجارهای دموکراتیک شامل انتخابات آزاد و منصفانه و مشارکت سیاسی در عرصه بین‌المللی اعتبار و مشروعیت بین‌المللی دولت را تقویت می‌کند و از سوی دیگر، با انتقال مسالمت‌آمیز قدرت از یک گروه به گروه دیگر راه را برای اجرای سیاست‌های متفاوت و سازنده هموار می‌کند. در برخی شرایط، نفوذ و موقعیت بین‌المللی دولت بنا به دلایلی افول می‌کند و جبران آن مستلزم به‌کارگیری ایده‌ها و برنامه‌های جدید است. حتی در دولت‌های دموکراتیک نیز نخبگان اجرایی ممکن است به دلایلی نظیر ملاحظات حیثیتی در مورد عقب‌نشینی از سیاست‌های ناکارآمد مقاومت نشان دهند. همچنین ممکن است دیگر دولت‌ها به علت بی‌اعتمادی از همکاری مجدد با چنین دولت‌هایی خودداری کنند. در این صورت، راه حل باقی‌مانده همان تغییر سیاست‌ها از طریق تغییر مسالمت‌آمیز تصمیم‌گیران است. مثال بارز این قضیه را می‌توان در انتخابات ۲۰۰۸ ایالات متحده مشاهده نمود. سیاست‌های تهاجمی جورج بوش به پرستیژ و هژمونی جهان آمریکا لطمه زد. تنها پس از انتخابات ۲۰۰۸ بود که زمینه برای بازسازی سیاست خارجی این کشور فراهم گردید.

شرایطی مشابه مثال فوق‌الذکر چند بار در تاریخ سیاسی جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاده است. در این مقاله، مشخصاً به سه مورد از انتخابات در جمهوری اسلامی اشاره شد: انتخابات ریاست جمهوری در سال‌های ۱۳۶۸، ۱۳۷۶ و ۱۳۹۲. در سال‌های پیش از این سه انتخابات، مناسبات بین‌المللی ایران خصوصاً با قدرت‌های غربی به دلایل مختلفی به سمت تشنج و تنش گراییده بود. در مواردی حتی آمادگی دولت حاکم برای بازسازی اوضاع از طریق اصلاح سیاست‌ها نیز آنچنان‌که باید مؤثر واقع نشد. تنها تغییر نخبگان اجرایی به دنبال انتخابات ریاست جمهوری بود که اوضاع را برای بازسازی اعتبار و موقعیت بین‌المللی کشور آماده ساخت. بازسازی اعتبار بین‌المللی طبعاً پایه‌های امنیت ملی کشور را نیز مستحکم‌تر ساخت.

کشورهای فاقد انتخابات از چین سازوکاری برای اصلاح نقایص یا جبران خطاها محروم‌اند. از معدود موارد استثنایی که بدون انتخابات امکان اصلاح اوضاع فراهم شد، می‌توان به چین اشاره کرد. حزب کمونیست موفق شد ضمن حفظ خود در مسند قدرت در نحوه مدیریت اقتصادی و سیاست خارجی چین تغییرات اساسی ایجاد کند. با این حال، باید توجه داشت که اراده چین اصلاحاتی همیشه وجود ندارد. بنابراین، به نظر می‌رسد هیچ جایگزین کارآمدتری برای انتخابات وجود ندارد.



منابع

- احتشامی، انوشیروان (۱۳۷۸) *سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی*، ترجمه ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- ریس کاپن، توماس (۱۳۸۵) «صلح مردم‌سالارانه - مردم‌سالاری‌های جنگ‌طلب؟»: تفسیر مکتب برسازای اجتماعی از استدلال لیبرال‌ها»، اندرو لینکلتر، تدوین، مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: صلح لیبرالی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: وزارت امور خارجه.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۴) *مبانی سیاست خارجی تطبیقی: بررسی سه الگوی ایران، ترکیه و چین*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- کوبالکوا، وندولکا (۱۳۹۲) «تفکر نوین شوروی و پایان جنگ سرد»، وندولکا کوبالکوا، تدوین، سیاست خارجی در جهان بر ساخته، ترجمه مهدی میرمحمدی و علیرضا خسروی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مائوز، زیو و بروس راست (۱۳۸۵) «علل هنجاری و ساختاری صلح دموکراتیک»، اندرو لینکلتر، تدوین، مفاهیم اساسی در روابط بین‌الملل: صلح لیبرالی، ترجمه علیرضا طیب، تهران: وزارت امور خارجه.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴) *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: وزارت امور خارجه.
- Anderson, Christopher J. et al (2005) **Losers' Consent: Elections and Democratic Legitimacy**, Oxford: Oxford University Press.
- Craven, Matthew C. R. (1998) "The Problem of State Succession and the Identity of States under International Law", **European Journal of International Law**, Vol.9, No.1, 142-162.
- Cull, Nicholas J. (2010) "Public Diplomacy: Seven Lessons for Its Future and Its Past" **Place Branding and Public Diplomacy**, Vol.6, No.1, 11-17.
- d'Aspremont, Jean (2006) "Legitimacy of Governments in the Age of Democracy" **NYU Journal of International Law and Politics**, Vol.38, No. 4, 877-917.
- Friedman, Brandon (2010) "The Principles and Practices of Iran's Post-Revolutionary Foreign Policy" **YIISA Working Paper Series**, Retrieved October 20, 2012, from: <http://isgap.org/wp-content/.../ISGAP-Working-Papers-Booklet-Friedman.pdf>.
- Hunter, Shireen T. (2010) **Iran's Foreign Policy in the Post-Soviet Era: Resisting the New International Order**, Santa Barbara: Praeger.
- Kant, Immanuel (1983) **To Perpetual Peace: A Philosophical Sketch**, Translated by Ted Humphrey, Indianapolis, IN: Hackett.
- Lanteigne, Marc (2009) **Chinese Foreign Policy: An Introduction**, London & New York: Routledge.

- Linklater, Andrew (1993) "Liberal Democracy, Constitutionalism, and the New World Order" R. Leaver and J. L. Richardson, eds., **Charting the Post-Cold War Order**, Boulder: Westview.
- Nye, Joseph S. Jr (2004) "Hard Power, Soft Power, and the War on Terrorism" David Held and Mathias Koeng-Archibugi, eds., **American Power in the 21st Century**, Cambridge and Malden: Polity.
- Rakel, Eva Patricia (2007) "Iranian Foreign Policy since the Iranian Islamic Revolution: 1979- 2006" **Perspectives on Global Development and Technology**, Vol. 6, No. 1, 159-187.
- Reisman, W. Michael (1984) "Coercion and Self-Determination: Constructing Charter Article 2 (4)" **American Journal of International Law**, Vol. 78, No. 3, 642-645.
- Resiman, W. Michael (1995) "Humanitarian Intervention and Fledgling Democracies" **Fordham International Law Journal**, Vol. 18, No. 3, 794-805.
- Seib, Philip (January 3, 2012) "US. Presidential Politics as Public Diplomacy", **Huffington Post**, Retrieved January 7, 2016, from: www.huffingtonpost.com/philip-seib/us-presidential-politics-abroad_b_1178779.html.
- Stein, Eric (2001) "International Integration and Democracy: No Love at First Sight" **American Journal of International Law**, Vol. 95, No. 3, 489-534.

